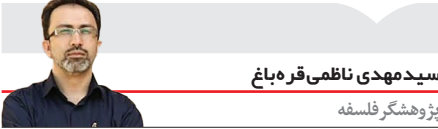


نقدی بر یادداشت اخیر یوسف ابادری

سیاست فانتزی، سیاست خطر



سیده‌هدی نافعی قره‌باغ

پژوهشگر فلسفه

«به شکلی تناقض آمیز، این واقعیت است که به یوتوپیی راستین ما تبدیل شده است؛ اما یوتوپییایی که دیگر در قلمرو امور ممکن قرار ندارد و تنها می‌توان رویای آن را در سر پروراند، همان گونه که انسان رویای یافتن شیء گمشده‌ای در سر دارد.» ژان بودریار در میانه انبوهی از بیانیه‌ها و اعلامیه‌های سیاسی منتشرشده از چهره‌های سیاسی و سلبریتی‌ها و... مشاهده یادداشتی از دکتر یوسف ابادری تکان دهنده بود. نه به‌خاطر محتوای آن، بلکه به‌خاطر اینکه این ابادری و مانند او هستند که می‌توانند در این شرایط، سخن قابل تأملی بر زبان بیاورند و ما نیز باید بیاموزیم که از نخبگان بشنویم و اگر روزی نخبگان و اندیشمندان جامعه در سکوت مطلق فرو رفتند و عرصه، عرصه ترک‌تازی چهره‌های سیاسی، روشنفکری، هنری، ورزشی و... شد، روزی است که باید سخت از وضع خود بترسیم.

درست به همین خاطر است که نگارنده چند سطر ی را در نقد یادداشت دکتر ابادری منتشر می‌کند، زیرا احتمالاً این اولین یادداشتی است که از سر تأمل نگاشته شده است و به همین خاطر ارزش نقد کردن دارد.

ابادری همچون همیشه به‌خوبی تشخیص داده است که دلیل اصلی عدم رضایت مردم ایران و ایجاد انبوهی از مشکلات مختلف اقتصادی و اجتماعی در کشور، پیروی کور از سیاست‌های نئولیبرالیستی با رمز «علم اقتصاد» و دعای فریبنده و اتوپییایی آن است که از سال ۶۸ آغاز شد و ریل گذاری کشور را تغییر داد. او همچنین تلویحا و تصریحا تذکر می‌دهد که فرهنگ لذت‌جویانه مقتضی این سرمایه‌سالاری افسارگسیخته، چه گریزنایدیر آن است و همین فرهنگ امروز گریبان جامعه ایران را هم گرفته است. به عبارت بهتر، بخشی‌های آغازین این یادداشت، به‌خوبی کلیت ماجرای امروز ایران را هم توضیح می‌دهد: سیاست‌های تند و افسارگسیخته نئولیبرالیستی با هر عنوان و لقب زیبا و جذابی هم که باشد، مقتضی فرهنگی است که آن فرهنگ با صرف مخالفت ما از بین نمی‌رود.

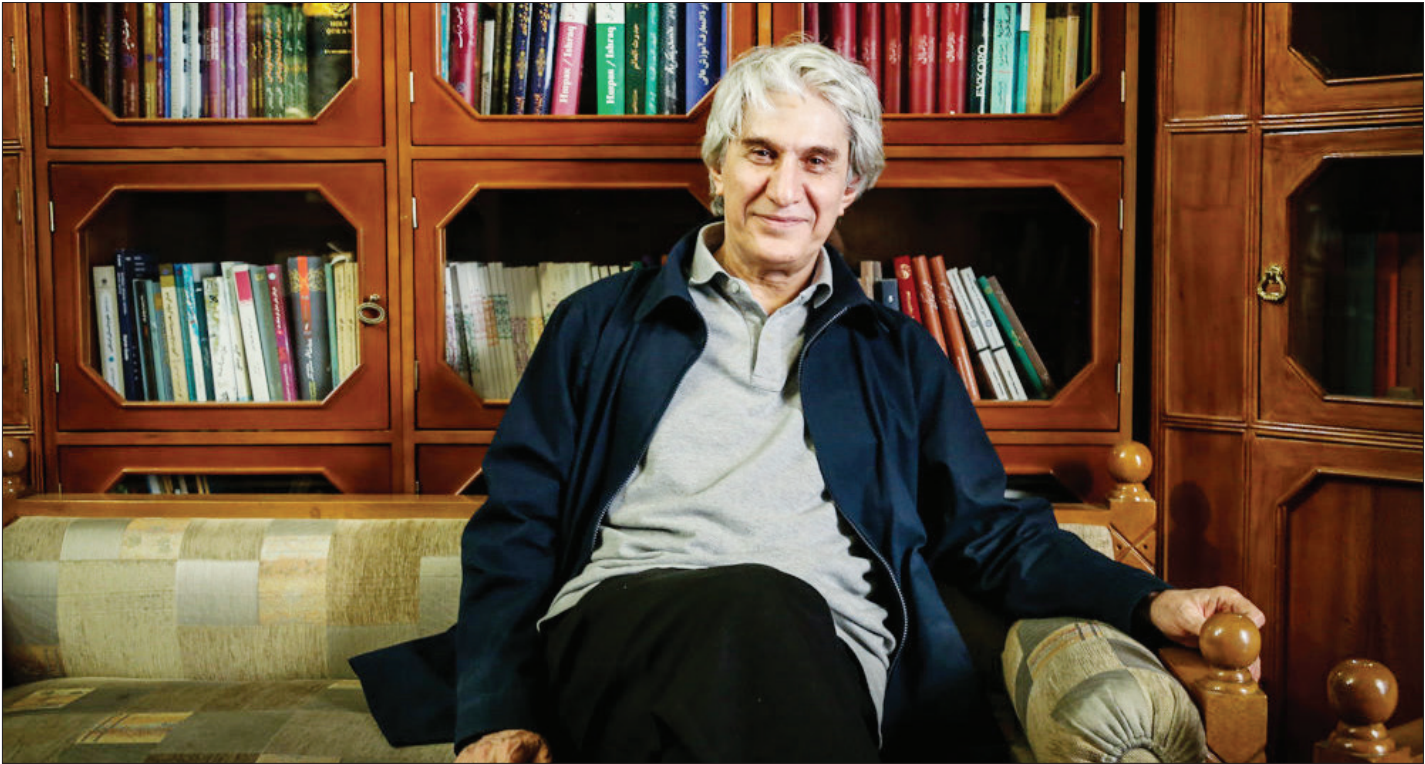
احتمالاً یکی از همین اقتضائات سرمایه‌داری که در بیان یوسف ابادری فراموش می‌شود، تبعات «انقلاب جنسی» است. امری که هم گردش مالی بزرگی را در سرتاسر جهان ایجاد کرده‌م اقتضائات صریح سیاسی برای کشورهای جنوب داشت و هم تبعاتی مانند صنعت سقط‌جنین و سیاست‌های افراطی لیبرالیستی در حوزه سیاست‌های تن را ایجاد کرد. همه این موارد، مثالی‌هایی هستند که دقیقاً برآمده از سرمایه‌داری و لیبرالیسم متاخرند ولی به‌شکل حیرت‌آوری به‌صورت معکوس تفسیرمی می‌شوند. این تفسیر معکوس، یحتمل از تبعات‌ظهور پدیده‌ای به‌نام ترامپ است. ترامپ کمابیش مانند هر جمهوری خواه دیگری که به‌قدرت می‌رسید، باید از جنبش «حق حیات جنین» حمایت می‌کرد و این به‌خاطر فاشیست‌بودن ترامپ نیست، به‌خاطر پایگاه جمهوری خواهان بین مذهبی‌ها و

اخلاقیون است. این جنبش آنقدر قوی بود که حتی در دوره قدرت دموکرات‌ها هم پیروزی تاریخی بزرگی را به‌دست آورد. گریم که اینها همه نبود، مگر حداقل جز این است که آزادی‌های جنسی و ازجمله مساله سقط‌جنین جزء ممنوعات قاطع ادیان و سنت‌های باقی‌مانده زندگی انسان‌هاست و آیا این ارتباطی با لیبرالیسم افراطی دارد؟ آیا لیبرالیسم افراطی غیر از این ادعاست که با استناد به مفهوم مبهمی به نام حق فردی –که حکم ناموس لیبرالیسم را دارد- به خود اجازه قتل انسانی دیگر و مهندسی فرهنگ و سنت انسان‌ها را به خود می‌دهد؟ و کیست که نداند دعوای سر یک تکه پارچه بر سر زنان نیست؟

از دیگر اقتضائات این سرمایه‌داری متاخر، انحلال هویت و اندیشه به‌ویژه در جوانان در زندگی رادیکال رسانه‌ای و نمایشی شدن یا به تعبیر دیگر، فانتزی شدن همه امور است. فانتزی شدن اندیشه جوانان، عامل مهمی در تهی شدن آنها از هر نوع فرهختگی و درنگ و تامل و حتی تصمیمات پخته است. جهان فانتزی رسانه، ارتباط بین واقعیت و خیال را از بین می‌برد و هر نوع امر متعالی و استعلایی را نابود می‌کند. وقتی چیزی استعلایی نباشد، آرمانی هم نخواهد بود، دموکراسی یا هر چیز دیگری. این جوانان فانتزی همان‌هایی هستند که روزی در رئای مرحوم پاشایی خیابان‌ها را پر می‌کنند و امروز تعداد اندکی از افراد با جریزه‌تر آنها فیلم‌های هالیوودی مانند جاکر، به هرچه که هست و نیست در خیابان‌ها حمله می‌کنند. جوانانی که به هیچ عنوان نماینده جامعه ایران نیستند، هرچند نشانگر تغییرات آن هستند.

این اعتراضات خیابانی فانتزی، اگرچه زمینه حقیقی هم داشته باشد که دارد و اگرچه اغلب مردم ایران در «اصل اعتراض داشتن به نحوه مدیریت کشور» با آنها همسو باشند، اما هیچ غایتی، هیچ معنایی، هیچ آرمانی، هیچ رویکردی جز خوداعتراض کردن بی‌انتهای بدون محدودیت ندارد. این سیاست‌ورزی فانتزی، سیاست‌ورزی هالیوودی، سیاست‌ورزی نمایشی، سیاست‌ورزی بی‌مبدا و بی‌مقصد، تنها از جانب ما آروزمندان قدیمی، ما ورشکستگان آمال و آرزوهای قدیمی خود است که معنادار تلقی می‌شود. اگر یادداشت‌ها و شعرها و شعارهای ما نباشد، شعرها و شعرایی که در جای خود مهم و محترم هستند، محتوایی در خود این فانتزی‌های نمایشی خطرناک وجود ندارد.

چرا این سیاست فانتزی خطرناک است؟ خطرناک است نه‌فقط به‌خاطر کور و بی‌محتوا بودن و غیرقابل‌پیش‌بینی بودن آن، بلکه به‌خاطر اینکه دقیقاً همان نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری متاخر که گلوبال بودن، ذاتی آن است، به فراخور طرح‌های اقتصادی و اجتماعی جهانی خود، از سیاست‌ورزی جهانی‌هم‌برخوردار است. من نمی‌فهمم چرا وقتی استاد ابادری درحال مقایسه و کشف مشترکات سیاست‌های نئولیبرالیستی در ایران و جهان است، اینقدر هوشمندانه تحلیل می‌کند، ولی وقتی که به‌عاملیت‌های سیاسی می‌رسد، همه عاملیت را محدود به سیاستمداران ایرانی می‌کند؟ آیا سال‌های متمادی فعالیت‌های رسانه‌ای حرفه‌ای شبکه‌های فارسی‌زبان و پیوست آنها در فضای مجازی که همگی به مزدورانه‌ترین شکل ممکن تابع سیاست‌های نئولیبرالیستی



هستند و شریک هر نوع اقدام کلان سرمایه‌سالارانه در ایران، قرار است هیچ تأثیری در نسل جوان نداشته باشد و این نسل صرفا نتیجه منطقی مشاهده و بررسی تعارضات و تناقضات سیاسی ایران باشد؟

درواقع حذف «عاملیت امپریالیستی» از نگاه چپ ایرانی، یکی از مهم‌ترین مرثیه‌هایی است که باید درپی آن گریست. این حذف ناشی از ترس است. ترسی برآمده از این گمان که با اعتراف به عاملیت امپریالیسم در ایران، جایگاه و محبوبیت و پرستیژ مستقل بودن خود را از دست خواهد داد و بنابراین تلاش می‌کند صرفا راوی دیگری از کلان‌روایت لیبرالیسم در ایران باشد: حقوق فردی، آزادی جنسی، سقط‌جنین و...

دقیقا همین حذف است که فهم نئولیبرالیسم در ایران را دچار مشکل می‌کند. همان‌طور که بسیاری از راست‌گراها اعتراض می‌کنند: «کدام لیبرالیسم؟ کدام سرمایه‌داری؟» هرچند آنها درست نمی‌گویند ولی خیلی هم بیجانمی‌گویند، زیرا سرمایه‌داری و نئولیبرالیسمی که در ایران بعد از انقلاب ظهور کرد در ارتباط وثیق با سیاست‌های جهانی سرمایه‌داری و عاملیت سیاسی آن بوده است و نه یک بافت عمیق و وثیق برآمده از شرایط طبیعی و ازجمله تصمیمات دقیق و پخته سیاستمداران داخلی. آیا واقعا ابادری بر این گمان است که سیاستمداران امروز ایران، آنقدر با این‌نشوری‌ها آشنا هستند که با حزم‌اندیشی و دقت، این سیاست‌ها را واریسی و از بین آنها گزینش می‌کنند؟

خود ماجرای حجاب از کجا آغاز شد؟ آیا این یک زخم کهنه از دوره



تأملی پدیدارشناسانه در کشتن خیابان ایرانی

پدیدارشناسی خیابان‌کشی



خیابان دارای ارزش نشانه‌ای شده است. این یعنی تمایل به نشان دادن در او بیشتر شده است. کالایی اگر هست، نه‌فقط برای رفع نیاز پوشش، خوردن یا نوشیدن بلکه برای تأمین میل این سه‌گانه در انسان، خود را عرضه می‌کند. افراد حاضر و ساکن در خیابان نیز، خود را به منطق خیابان نزدیک می‌کنند. نمی‌خواهند، همچون قطعه‌ای ناهنجار بر تارک خیابان باشند. نمی‌خواهند صحنه خیابان و منطق آن را بر هم بزنند. از این‌ رو چیزهای غیرمنظوره را بر نمی‌تابند، یا سرریعا صحنه را ترک می‌کنند یا درصد رفع آن ناهنجاری برمی‌آیند، چگونه‌با نشان دادن ناهنجاری! خیابان چیزها را بیشتر نشان می‌دهد، همین است که میل رفتن به خیابان همواره بر ماندن در کوچه غلبه چندبرابر می‌کنند. افراد از صحنه‌های ناهنجاری، روایت نشانه‌ای می‌سازند. چگونه؟ با فیلم گرفتن. با ضبط قاب‌های تصویری. یک فیلم ناهنجار در یک